گزارش

از شایعه‌های استعفا و اختلاف تا هشدارهای گرانی؛ روایتی که جامعه را میان دلهره و خشم معلق نگه داشته

دوگانه‌های بی‌پایان

وحیده کریمی: این روزها ایران در گیرودار دو روایت موازی نفس می‌کشد؛ یکی روایت «جنگ شناختی» با کلیدواژه استعفای رئیس‌جمهور و دیگری روایت «بحران انرژی» با هشدار افزایش قیمت بنزین و قطعی برق در تابستان. در ظاهر این دو خط داستانی هیچ ارتباطی با هم ندارند، اما اگر ذره‌بینی راهبردی برداریم و لایه‌های زیرین را ورق بزنیم، نقش واحدی را می‌بینیم که همان تلاش برای بی‌ثبات‌سازی ذهنی جامعه در آستانه روزهایی است که نه انرژی کافی داریم، نه بنزین ارزان و نه اعتمادِ باقی‌مانده.

استعفا؛ آرزوی دیرینه رسانه‌هایی که از واقعیت گریزان هستند

هفته گذشته برای چندمین بار بعد از حملات نهم اسفند، باز هم شاهد سناریویی تکراری بودیم؛ یک شبکه ماهواره‌ای، به نقل از «منبع آگاه» همیشه در پرده، خبر از ارسال درخواست استعفای مسعود پزشکیان به دفتر رهبری داد. پیش از آنکه خبر به ته خط برسد، نهاد ریاست‌جمهوری و سخنگوی دولت تکذیب کردند. اما آیا آن شایعه بی‌اثر ماند؟ محمدجواد حسین‌زاده، معاون رئیس‌جمهور، روز گذشته در گفت‌وگویی در واکنش به این نوع اخبار گفت این شایعه‌ها «خوابی است که تعبیر نخواهد شد». بااین‌حال، سؤال اصلی جای دیگر است؛ چرا این شایعه درست زمانی پمپاژ شد که نشانه‌های کوچکی از گشایش در فضای مجازی و کاهش محدودیت‌ها دیده می‌شد؟ پاسخ ساده است؛ زیست‌بوم رسانه‌های برانداز در ناامیدی مطلق تعریف می‌شود. اگر مردم حتی طعم امید را هم بچشند، بازار این رسانه‌ها کساد می‌شود. از این‌رو، هر روزنه‌ای از امید را با یک شایعه فلج‌کننده می‌بندند و سعی در القای این شرایط دارند که هر تلاشی برای بهبود، به استعفا و بن‌بست ختم می‌شود. اما واقعیت در عمل چیز دیگری است؛ پزشکیان، آن‌طور که معاونش می‌گوید، «در خیابان و کوچه، در جلسات رسمی و غیررسمی، در اتاق‌های فکر و در متن همه سختی‌ها» حضور داشته است. مردی که شعار «وفاق» را نه به چماق بلکه به تیغ جراحی تشبیه کرده، اهل عقب‌نشینی نیست. مشکل اما اینجاست که نظام تصمیم‌گیری در ایران هنوز دچار «کندی ساختاری» و «محافظه‌کاری رسانه‌ای» است. وقتی رسانه‌های داخلی نتوانند روایت اول را سریع و صادقانه تولید کنند، خلأ را روایت‌های دستکاری‌شده بیرون پر می‌کنند. تکذیب بعدی، هرچند قاطع، هرگز اثر خبر اول را از ذهن مخاطب پاک نمی‌کند.

بحران انرژی؛ چالش دولت و مجلس بر سر «قیمت»

اگر از جنگ شناختی عبور کنیم، به جبهه واقعی‌تری می‌رسیم که ناترازی انرژی به‌خصوص موضوع بنزین است. جلسه دیروز کمیسیون انرژی مجلس با وزیر نفت و رئیس سازمان بهینه‌سازی، پرده از یک واقعیت تلخ برداشت؛ «حتی اگر حملات به پالایشگاه‌ها نبود، باز هم با انباشت کسری بنزین و گازوئیل روبه‌رو بودیم». وزیر نفت گفته که «تغییر در نوع مصرف و سهمیه‌ها اجتناب‌ناپذیر است» و رئیس سازمان بهینه‌سازی نیز علت را «قیمت پایین سوخت» اعلام کرده است. روح‌الله لک‌علی‌آبادی، نماینده مجلس، اما هشدار داده است در شرایط فعلی، افزایش قیمت بنزین یعنی «بنزین بر آتش شعله‌ورشده اقتصاد». استدلال‌های او از سر ساده‌اندیشی نیست. او از تجربه تلخ تعطیلی صنایع در شهرهای کوچک و محروم می‌گوید؛ از کارگرانی که «تمام دارایی خود را در یک شغل کارگری خلاصه کرده‌اند» و ناگهان با قطع برق یا گاز، از چرخه زندگی حذف می‌شوند. او الگوی توزیع ناعادلانه خاموشی‌ها را به چالش می‌کشد و می‌گوید: «نکته‌ای که باید حتما مورد توجه قرار گیرد، این است که معمولا وقتی کمبود انرژی ایجاد می‌شود، همان‌طور که اکنون در بحث برق مشاهده می‌کنیم، زمانی که می‌خواهند برق صنایع را تعطیل کنند، ابتدا از شهرهای کوچک و شهرهای محروم آغاز می‌کنند. در صورتی که نباید اقدامات به‌گونه‌ای باشد که استان‌های محروم، شهرهای محروم و شهرهای کوچک آسیب ببینند. شاید تمام آن پیوستگی اجتماعی که مردم دارند و سفره‌ای که برای معیشت خود فراهم کرده‌اند، به همین صنایع کوچک وابسته باشد. ما نباید زندگی مردم را با تصمیماتی که می‌گیریم، با مشکلات روبه‌رو کنیم».او با اشاره به برخی استانداردهای نادرست در صنایع بیان کرده است: «برای مثال در اصفهان یا استان مرکزی، صنایع ریز و درشت متعددی وجود دارد. گاهی مشاهده می‌کنیم که سهم یک کارخانه در کلان‌شهرها به‌گونه‌ای است که اگر برق آن قطع شود، برق تمام صنایع بزرگ و کوچک یک شهرستان کوچک را می‌تواند تأمین کند، اما متأسفانه این اتفاق نمی‌افتد». نکته حساس‌تر اینکه لک‌علی‌آبادی از «زمینه‌سازی» دولت برای گرانی می‌گوید. سؤال او این است: «چرا از حالا درباره افزایش قیمت بنزین صحبت می‌شود؟» انگار دولت می‌خواهد جامعه را قانع کند که چاره‌ای جز تحمل یک شوک تورمی دیگر نیست. اما او به درستی یادآوری می‌کند که تجربه سال ۱۳۹۸ نشان داد افزایش قیمت بنزین بدون بسته جبرانی قوی، نه‌تنها مصرف را مهار نمی‌کند، بلکه تورم را چند برابر سوار بر موج حمل‌ونقل و کالاهای اساسی می‌کند. اینجاست که دو خط داستانی به هم می‌رسند. شایعه استعفا و بحران بنزین هر دو با یک هدف طراحی یا تشدید می‌شوند که همان نشان‌دادن «دولت ناتوان و متفرق» به مردم است. فاطمه مهاجرانی، سخنگوی دولت، در واکنش به این موج‌سازی گفته است: «وحدت ملی یک شعار تشریفاتی نیست؛ یک ضرورت راهبردی است». حرف درستی است، اما آیا فقط گفتن کافی است؟ پدافند در برابر جنگ شناختی نیازمند «بزرگراه‌های اطلاع‌رسانی شفاف» در داخل است؛ یعنی رسانه‌های داخلی باید آن‌قدر سریع، صادق و حرفه‌ای عمل کنند که مرجعیت خبری ازدست‌رفته را بازگردانند. در مورد بنزین نیز دولت باید بسته جایگزین مشخصی ارائه دهد و در همه امور، بنا را بر ارائه روایت نخست به مردم قرار دهد. مجلس نیز نمی‌تواند صرفا شعار «نه به گرانی» بدهد و بگذرد. ناترازی انرژی واقعیتی است که مدت‌هاست در زمان اوج مصرف، صنایع را تعطیل و هوای شهرها را آلوده می‌کند. اگر راهکار افزایش قیمت را رد می‌کند، باید راهکار عملی کاهش مصرف از طریق بهبود حمل‌ونقل عمومی، نوسازی ناوگان و مدیریت هوشمند پیک مصرف را با جدیت دنبال کند. ایران امروز در گردنه‌ای تاریخی ایستاده است؛ از یک سو بمباران شناختی دشمن، از سوی دیگر ناترازی‌های مزمن اقتصادی و از سوی سوم خستگی مفرط اجتماعی. تنها راه عبور، نه حذف اختلاف‌نظرها بلکه «تبدیل تفاوت‌ها به ظرفیت ملی» است. به این معنا که دولت، مجلس، رسانه‌ها و نیروهای اجتماعی بدانند در این بازی، بازنده نهایی کسی است که به‌جای حل مسئله، برچسب بزند. به قول معاون رئیس‌جمهور، «اگر قرار باشد حتی در روزهایی که کشور زیر رگبار موشک دشمن قرار دارد نیز این رفتارهای تفرقه‌آفرین را کنار نگذاریم، پس دقیقا چه زمانی قرار است این کار را انجام دهیم؟ وفاق نه چماق است و نه ابزار حذف؛ وفاق یعنی پذیرش اینکه ایران متعلق به همه ایرانیان است و اداره کشور نیازمند استفاده از همه ظرفیت‌های ملی است». شاید پاسخ همان «اکنون» باشد. پیش از آنکه خیابان‌ها دوباره شایعه را باور کنند. پیش از آنکه بنزین گران شود و اعتماد ارزان. حداقل در جهت افزایش اعتبار رسانه‌های داخلی اقدام شود، نه اینکه مهم‌ترین و حتی محرمانه‌ترین اطلاعات از مذاکرات فعلی میان ایران و آمریکا از رسانه‌های عربی و پاکستانی منتشر شود یا روایت رسانه‌های اسرائیلی و آمریکایی جایگزین روایت ایران شود. با همین دست‌فرمان، بهینه‌سازی مصرف انرژی و سامان‌دادن به چالش ناترازی انرژی نیز با روایت‌سازی‌های جعلی به زیانی بزرگ ختم خواهد شد. آنچه ایران امروز را نگران کرده، نه کمبود بنزین بلکه کمبود اعتماد است؛ نه ناترازی انرژی بلکه ناترازی روایت است. اگر راوی اول خودمان نباشیم، دیگران روایت ما را خواهند نوشت؛ با همان قلمی که استعفا می‌نویسد، بنزین گران می‌کند، سایه جنگ را زنده نگه می‌دارد و ملت را میان دلهره و خشم معلق نگه می‌دارد.

واکاوی چرایی و تبعات بلاتکلیفی در سیاست خارجی در گفت‌وگو با حشمت‌الله فلاحت‌پیشه

تندروها از تنش ارتزاق می‌کنند

عکس: جاوش هماوندی، جام جم

عبدالرحمن فتح‌الهی: در روزهای پس از آتش‌بس، سیاست خارجی در وضعیتی میان تصمیم و تعلیق حرکت می‌کند؛ نه از ثبات راهبردی کافی برای ترسیم افق‌های روشن برخوردار است و نه از قطعیت لازم برای عبور از عدم قطعیت‌های فعلی. این وضعیت خاکستری، موجب شده است بسیاری از حوزه‌های داخلی نیز تحت تأثیر مستقیم یا غیرمستقیم نوسانات بیرونی قرار گیرند و امکان برنامه‌ریزی پایدار در سطوح مختلف کاهش یابد. در نتیجه، بلاتکلیفی موجود صرفا یک وضعیت گذرا یا مقطعی نیست، بلکه به تدریج به یک ویژگی ساختاری در تعاملات خارجی کشور تبدیل شده که پیامدهای آن در سطوح مختلف سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری به وضوح قابل مشاهده است. در تحلیل دقیق‌تر وضعیت سیاست خارجی، حشمت‌الله فلاحت‌پیشه در گپ‌وگفت خود با «شرق»، ارزیابی دیگری دارد و به اعتقاد رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس دهم، «هنوز امید به دیپلماسی و حصول تفاهم بین تهران و واشینگتن وجود دارد». البته از منظر این استاد روابط بین‌الملل و تحلیلگر ارشد حوزه سیاست خارجی، «هیچ کشوری اختلافات راهبردی خود را با یک قدرت بزرگ و مسلح کهنه نمی‌کند». متن پیش‌رو، مشروح این گفت‌وگو است.

●●●

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در مقطع کنونی در وضعیتی قرار گرفته که نه نشانه‌های یک تقابل تمام‌عیار در آن مشاهده می‌شود و نه چشم‌انداز روشنی از آغاز مذاکرات مؤثر و پایدار به چشم می‌خورد. با این اوصاف، شرایط فعلی روابط ایران و آمریکا را چگونه تحلیل می‌کنید و آینده این وضعیت را به چه سمتی در حال حرکت می‌دانید؟

من معتقدم در شرایط کنونی، به‌طور طبیعی ایران و آمریکا در حال آزمودن و سنجش میزان تاب‌آوری یکدیگر هستند. در یک سوی این معادله، آمریکا قرار دارد که عملا به دلیل محدودشدن وضعیت تنگه هرمز با چالش‌های جدی در عرصه بین‌المللی مواجه شده است. ایالات متحده به‌عنوان یک قدرت هژمون، همواره ادعاهایی را درباره امنیت تنگه هرمز و نیز پرونده هسته‌ای ایران مطرح کرده است. طبیعی است که قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه قدرت‌هایی که از مؤلفه‌های هژمونیک برخوردارند، اگر نتوانند ادعاهای خود را عملیاتی کنند، با ضعف و افول هژمونی مواجه خواهند شد. در داخل آمریکا نیز دونالد ترامپ به مقطع مهمی نزدیک می‌شود و اگر نتواند در بزرگ‌ترین بحران و منازعه پس از جنگ‌های دوران بوش به اهداف مدنظر خود دست یابد، طبیعتا موقعیت جمهوری‌خواهان در داخل آمریکا تضعیف خواهد شد. این یک سوی ماجراست.

در ایران چطور؟

در قبال ایران، آمریکا تلاش می‌کند از طریق فشارهای دریایی و محدودیت‌هایی که در این حوزه ایجاد کرده است، مشکلات اقتصادی ایران را به یک برگ برنده برای خود تبدیل کند. بنابراین هر دو طرف در حال انجام اقداماتی هستند که هدف آن محک‌زدن تاب‌آوری طرف مقابل است.

پس توافقی در کار هست؟

شخصا معتقدم که برخلاف روزهای نخست پس از آتش‌بس، اکنون شرایط بیشتری برای دستیابی دو طرف به یک متن و چارچوب بنیادین جهت توافق فراهم شده است؛ مشروط بر آنکه هر دو طرف از بخشی از خواسته‌های حداکثری خود عقب‌نشینی کنند. البته از آنجا که هنوز مذاکرات مستقیم میان دو طرف شکل نگرفته و زمینه لازم برای آن فراهم نشده، این امکان همچنان در حد یک ظرفیت بالقوه باقی مانده است.

برخی معتقدند ترامپ اساسا توجه چندانی به پنجره‌های زمانی، ازجمله انتخابات کنگره یا رویدادهایی همچون جام جهانی فوتبال ندارد. ارزیابی شما در این زمینه چیست؟

از سال ۲۰۱۱ و هم‌زمان با خروج ایالات متحده از عراق، یک بحث اساسی در محافل فکری و سیاسی آمریکا شکل گرفته که تحت عنوان «سرنوشت رقابت‌های هژمونیک آمریکا» شناخته می‌شود. درواقع، بخش مهمی از رفتار سیاست خارجی آمریکا در چارچوب همین رقابت‌های هژمونیک قابل تحلیل است. در این فضا، بسیاری از منتقدان مداخلات خارجی آمریکا همواره به رؤسای جمهور این کشور هشدار داده‌اند که اگر دست به اقدام نظامی بزنند اما آن اقدام به اهداف اصلی خود نرسد، نتیجه آن چیزی جز تضعیف جایگاه هژمونیک آمریکا نخواهد بود. بنابراین پیرو نکته شما، وقتی ترامپ اعلام می‌کند به برخی محدودیت‌های زمانی توجهی ندارد، طبیعی است که نمی‌خواهد این تصور ایجاد شود که تحت فشار زمان قرار دارد؛ زیرا در این صورت، چنین موضوعی به یک برگ برنده برای طرف مقابل تبدیل خواهد شد.

یعنی جنگ دوباره را جدی نمی‌دانید؟

من معتقدم نباید در مورد غلبه ترامپ بر واقعیات میدانی اغراق کرد. اگر واقعا شرایط به آن شکلی بود که برخی تصور می‌کنند، ترامپ پنج بار ضرب‌الاجل حمله به ایران را به تعویق نمی‌انداخت. به همین دلیل، تصور می‌کنم نباید قدرت مانور او را فراتر از واقعیت‌های موجود ارزیابی کرد.

ولی اسرائیل سیاست تحریک و تخریب خود را دارد؟

البته موضوع اسرائیل بحث جداگانه‌ای است و تحلیل مستقلی را می‌طلبد. از نگاه من، تنها چیزی که منافع راهبردی اسرائیل را تأمین می‌کند، استمرار وضعیت جنگی و تنش دائمی در منطقه است. اما در مورد ایران و آمریکا، معتقدم مهم‌ترین نکته این است که هیچ‌یک از دو طرف تمایلی به بازگشت به شرایط جنگی ندارند. همین مسئله می‌تواند مهم‌ترین عامل برای رسیدن به یک توافق احتمالی باشد. واقعیت آن است که نه ایران و نه آمریکا خواهان بازشدن یک جبهه گسترده جدید نیستند. حتی اگر در مقاطعی شاهد برخی درگیری‌ها یا اقدامات محدود باشیم، این اقدامات بیش از آنکه در راستای تشدید بحران باشد، برای حفظ موازنه‌ها و شرایط میدانی صورت می‌گیرد.

بااین‌حال، بار دیگر تأکید می‌کنم که مهم‌ترین ضعف دیپلماسی میان ایران و آمریکا، این است که دو کشور تنها یک بار و آن هم در جریان برجام توانستند در مورد یکی از اختلافات خود، یعنی پرونده هسته‌ای، به یک چارچوب مشخص برسند و آن اختلاف را تا حد زیادی مدیریت کنند، اما در سایر حوزه‌ها، به‌ویژه امروز، چنین وضعیتی وجود ندارد. طرفین نتوانسته‌اند برای موضوع جنگ و سایر اختلافات خود نیز چارچوبی مشخص تعریف کرده و دامنه اختلافات را محدود کنند. به همین دلیل، اکنون تقریبا همه اختلافات انباشته‌شده طی دهه‌های گذشته بر سر میز مذاکره حاضر شده‌اند. در چنین شرایطی، دیپلمات‌ها نه‌تنها با محدودیت توان، بلکه در برخی موارد با محدودیت اراده نیز مواجه هستند. نتیجه آن است که کسانی که به دنبال برهم‌زدن مسیر دیپلماسی هستند و به تعبیر من از تنش و تحریم ارتزاق سیاسی می‌کنند، بیشترین بهره را از این وضعیت می‌برند.

این خط تحلیلی شما مؤید گفته من نیست که رادیکال‌های دو طرف هم معادلات را به سمت جنگ سوق می‌دهند؟

چه در آمریکا و چه در ایران، مخالفان هرگونه توافق یا گفت‌وگو، بار دیگر تمامی موضوعات و اختلافاتی را که در ۴۷ سال گذشته مطرح بوده است، به میان می‌آورند. آنان شعارها، اختلاف‌ها و منازعه‌های گذشته را مجدد بازتولید می‌کنند تا این گزاره را القا کنند که اساسا هرگونه دیپلماسی میان ایران و آمریکا ناممکن است. در آمریکا، مخالفان جدی این روند، به‌ویژه جریان‌های نزدیک به لابی‌های حامی اسرائیل، فعال هستند. در داخل ایران نیز شاهد هستیم که برخی افراد در رسانه‌ها و تریبون‌های مختلف، مذاکره‌کنندگان یا حامیان گفت‌وگو را با تعابیری نظیر «خائن» یا «فریب‌خورده» خطاب می‌کنند. این در حالی است که هر دو عنوان برای یک سیاست‌مدار یا دیپلمات اتهامی سنگین محسوب می‌شود. طبیعی است که چنین فضایی هزینه دستیابی به توافق را به‌شدت افزایش می‌دهد. همان جریانی که در گذشته برای برهم‌زدن برجام، ادعاهایی نظیر «متمم تحویل سرداران ایران» را مطرح می‌کرد، امروز نیز به شکلی دیگر در پی شکست مذاکرات و جلوگیری از هرگونه توافق است. دلیل آن نیز روشن است؛ این جریان‌ها در شرایط عادی و در فضایی عاری از تنش و تحریم، حرف چندانی برای عرضه به جامعه ندارند.

این جواب سؤال من نبود.

در پاسخ به پرسش شما باید گفت که نباید اجازه دهیم انبوه اخبار روزمره ما را از یک چالش بنیادین غافل کند. به اعتقاد من، چالش اصلی ایران در بیش از دو دهه گذشته، تقابل میان توسعه و مجموعه‌ای از رویکردها و ادعاهای افراطی بوده است؛ رویکردهایی که عملا در تضاد با توسعه قرار دارند. من این موضوع را اتفاقی نمی‌دانم که در آغاز اجرای سند چشم‌انداز ۲۰ساله کشور، یعنی در سال ۱۳۸۴، قرار بود ایران در پایان این دوره به جایگاهی ممتاز در منطقه دست یابد، اما در سال ۱۴۰۴ نه‌تنها بسیاری از اهداف چشم‌انداز محقق نشد، بلکه کشور با برخی از بزرگ‌ترین بحران‌ها و جنگ‌های دوران خود نیز مواجه شد. از نگاه من، چنین روندی بدون وجود یک راهبرد مشخص از سوی طرفداران تنش و تحریم قابل توضیح نیست. نمونه مشابه این وضعیت را در آمریکا و اسرائیل نیز می‌توان مشاهده کرد. در آنجا نیز جریان‌هایی وجود دارند که می‌دانند اگر ایران بتواند با تکیه بر توانمندی‌های خود و در فضایی کم‌تنش به اهدافش دست یابد، این مسئله به زیان راهبردهای آنان خواهد بود. بنابراین معتقدم اگر ایران بتواند در شرایط کنونی به یک توافق دست یابد، جایگاه کشور در رقابت‌های هژمونیک جهان نیز ارتقا خواهد یافت. در آن صورت حتی کشورهایی مانند چین و روسیه نیز ایران را به‌عنوان یک واقعیت جدید و تثبیت‌شده در معادلات بین‌المللی به رسمیت خواهند شناخت. البته تحقق این هدف منوط بر آن است که ایران بتواند خود را از حوزه جنگ و تنش مستمر خارج کند.

در گفت‌وگویی که پیش‌تر با شما داشتم، نکته‌ای را مطرح کردید که برای من بسیار شایان تأمل بود. آن زمان هنوز جنگ‌های ۱۲روزه و ۴۰روزه و تحولات بعدی رخ نداده بود و شما از ضرورت ایجاد «خط تلفن قرمز» یا «خط ارتباطی اضطراری» یا «میز سرخ» میان تهران و واشینگتن سخن گفتید. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که اگر چنین کانال‌هایی می‌توانستند مؤثر باشند، چرا این دو جنگ تحمیلی رخ داد؟

متأسفانه بسیاری از پیش‌بینی‌هایی که در سال‌های گذشته مطرح کردم، در شرایطی محقق شد که برای بیان آنها هزینه‌های فراوانی نیز پرداختم. یکی از نمونه‌های روشن آن، موضوع FATF بود. پیش از آنکه اسرائیل در سازوکارهای مرتبط با FATF به موقعیت مؤثرتری دست یابد، تلاش بسیاری کردم که لوایح CFT و پالرمو در مجمع تشخیص مصلحت نظام به تصویب برسد. در همان جلسات و در دفاع از این لوایح، بارها تأکید می‌کردم که اگر این مصوبات تصویب نشوند، ایران نه‌تنها از فهرست خاکستری خارج نخواهد شد، بلکه وارد فهرست سیاه خواهد شد. همچنین هشدار می‌دادم که در آینده، حتی اگر ایران این لوایح را تصویب کند، ممکن است عضویت و جایگاه آن در سازوکارهای مالی بین‌المللی تحت تأثیر مخالفت بازیگرانی مانند اسرائیل قرار گیرد. بعدها نیز دیدیم که پس از تصویب برخی از این لوایح، اسرائیل عملا با عضویت ایران مخالفت کرد. امروز افراد زیادی درباره پیامدهای تأخیر چندساله در تعیین تکلیف FATF سخن می‌گویند و آن را یک خطای بزرگ می‌دانند، اما کمتر کسی به یاد می‌آورد که در همان مقطع چه فشارها و برخوردهایی متوجه کسانی بود که چنین هشدارهایی را مطرح می‌کردند. درباره موضوع خط قرمز یا خط ارتباطی اضطراری که اشاره کردید نیز باید بگویم پرسش بسیار مهمی است. فلسفه شکل‌گیری خط تلفن قرمز میان ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ سرد این بود که دو طرف به یک توافق راهبردی رسیده بودند مبنی بر اینکه نباید وارد جنگ مستقیم شوند.

در واقع، هدف اصلی آن سازوکار جلوگیری از وقوع جنگ بود. به همین دلیل، زمانی که مسئولیت نمایندگی مجلس را بر عهده داشتم، همین پیشنهاد را مطرح کردم و هشدار دادم طرف‌های ثالثی وجود دارند که برخلاف ایران و آمریکا، علاقه و شتاب فراوانی برای سوق‌دادن دو کشور به سمت درگیری نظامی دارند. ما به‌خوبی می‌دانیم پیش از وقوع جنگ، اسرائیل مهم‌ترین نقش را در این زمینه ایفا می‌کرد و حتی امروز نیز بسیاری از منتقدان جنگ در آمریکا معتقدند آنچه رخ داد، بیش از آنکه جنگ آمریکا باشد، جنگ اسرائیل بود. با این حال، همان زمان به دلیل طرح چنین پیشنهادی با شکایت و برخورد مواجه شدم. پس از سال‌ها پیگیری، در نهایت رأی برائت من صادر شد و هیئت نظارت بر رفتار نمایندگان اعلام کرد این پیشنهاد در چارچوب وظایف نمایندگی و با هدف تأمین منافع ملی مطرح شده است. ولی واقعیت این است که اگر ایران و آمریکا از همان سال‌ها یک سازوکار ارتباطی مستقیم برای مدیریت بحران‌ها و جلوگیری از جنگ ایجاد کرده بودند، بسیاری از اختلافات به مرحله‌ای نمی‌رسید که تصمیم نهایی درباره سرنوشت آنها عملا در اختیار بنیامین نتانیاهو قرار گیرد.

حرفتان درست، منتها سؤالم بی‌پاسخ ماند. پرسیدم سال‌ها پیش از ضرورت ایجاد «خط سرخ» میان تهران و واشینگتن برای جلوگیری از جنگ سخن گفتید، اما با وجود شکل‌گیری کانال‌هایی مانند ویتکاف-عراقچی، جنگ رخ داد. در این صورت، این کانال‌ها دقیقا چه کارکردی داشتند؟

کانال مذاکراتی که شما از آن با عنوان کانال ویتکاف و عراقچی یاد می‌کنید، در شرایطی تعریف شد که آمریکایی‌ها عملا تصمیم خود را برای جنگ گرفته بودند. در آن مقطع، چماق جنگ بالای سر ایران قرار داشت و مذاکرات در سایه تهدید نظامی دنبال می‌شد. به اعتقاد من، در آن مرحله دیگر از نقطه‌ای که می‌توانستیم آن را «خط قرمز بازدارنده» بنامیم عبور کرده بودیم و فرصت‌های پیشین از دست رفته بود.

با این توضیحات، همچنان این پرسش باقی می‌ماند که آیا مشکل اصلی در دیپلماسی ایران بود یا در شیوه مذاکراتی؟ برخی معتقدند عباس عراقچی، فارغ از توانایی‌های فردی خود، در چارچوب تصمیمات کلان نظام عمل می‌کند و طبیعتا نمی‌تواند از برخی خطوط قرمز عبور کند. اما در همین ساختار، پیش‌تر محمدجواد ظریف نیز حضور داشت و برجام نیز حاصل شد. از این منظر، آیا مشکل را باید در عملکرد عراقچی جست‌وجو کرد یا اساسا مسئله به شیوه مذاکراتی و دیپلماسی کشور بازمی‌گردد؟ ضمنا شما گفته بودید تنها کار دیپلماسی و دیپلمات، دورکردن کشور از «جنگ» است. لذا هر زمان جنگ رخ دهد، دیپلماسی و دیپلمات‌ها مردود شده‌اند؟

اول باید بگویم من معتقدم مشکل در دیپلماسی نبود، مسئله اصلی در جای دیگری قرار داشت.

در کجا؟

در کاخ سفید. به نظر من ترامپ در دوره دوم ریاست‌جمهوری خود با رویکردی متفاوت وارد کاخ سفید شد و یکی از اولویت‌های اصلی او، برخورد با ایران بود. به همین دلیل برای ایجاد زمینه‌های لازم برای تقابل با ایران، حتی از پرونده‌ها و ادعاهای غیرواقعی نیز استفاده می‌کرد. برای نمونه، برخی اقدامات، ترورها و تهدیدهایی را که علیه شخص او صورت گرفته بود به ایران نسبت داد. همچنین جی‌دی ونس و برخی دیگر از مقامات آمریکایی در جلساتی که برای اقناع کنگره درباره ضرورت برخورد با ایران برگزار می‌کردند، از مجموعه‌ای از اظهارات و مواضع برخی افراد در داخل ایران به عنوان مستند و شاهد استفاده می‌کردند. به عنوان مثال، اظهارات برخی نمایندگان تندرو که از حمله موشکی به واشینگتن سخن گفته بودند، در حالی مورد استناد قرار می‌گرفت که خود آمریکایی‌ها نیز به‌خوبی می‌دانند برنامه موشکی ایران دارای محدودیت‌های مشخص بُردی است. یا برخی مواضع و سخنرانی‌هایی که در آنها از ضرورت دستیابی به سلاح هسته‌ای سخن گفته می‌شد، به عنوان مستنداتی برای توجیه سیاست‌های تقابلی مورد استفاده قرار می‌گرفت.

همه این موارد به تدریج به بهانه‌هایی برای شکل‌گیری فضای جنگ تبدیل شد. به همین دلیل بود که من در آن مقطع در توییتی نوشتم: «از حضور این همه کودن در سیاست کشور نگرانم». همچنان نیز معتقدم بخشی از این اظهارات نسنجیده، بهانه‌های لازم را در اختیار ترامپ قرار داد. از نگاه من، ترامپ در دوره دوم بیش از گذشته در دام راهبردهای نتانیاهو قرار گرفت. اگر اشتباه نکنم، حدود یک ماه یا ۴۰ روز پیش از آغاز جنگ، نتانیاهو سفری به واشینگتن انجام داد. همان زمان نیز در مصاحبه‌ای تصریح کردم این سفر بیش از آنکه ماهیتی سیاسی داشته باشد، ماهیتی نظامی و عملیاتی دارد. برداشت من این بود که نتانیاهو در آن سفر، طرح‌های عملیاتی علیه ایران را روی میز ترامپ گذاشته و تلاش کرده است هماهنگی‌های لازم را برای اجرای آنها به دست آورد. جلسات طولانی و چندساعته‌ای که میان ترامپ، مقامات سیاسی-نظامی آمریکا و هیئت امنیتی-نظامی همراه نتانیاهو برگزار شد، از نظر من عمدتا معطوف به تطبیق و هماهنگ‌سازی سناریوهای نظامی علیه ایران بود.

در مقابل، در داخل ایران شاهد بودیم حتی تا چند ساعت پیش از آغاز حمله، برخی افراد در رسانه‌ها اصرار داشتند آمریکا و اسرائیل اساسا اراده‌ای برای حمله به ایران ندارند. این موضوع نشان‌دهنده ضعف در درک واقعیت‌های راهبردی و کاهش ظرفیت تحلیل دقیق تحولات بود؛ ضعفی که به اعتقاد من همچنان نیز وجود دارد. نمونه‌های مشابهی را امروز نیز مشاهده می‌کنیم. برای مثال، برخی افراد پیشنهاد می‌کنند ایران باید اقدامات پیش‌دستانه علیه زیرساخت‌ها یا تأسیسات اقتصادی کشورهای منطقه انجام دهد. به اعتقاد من، این دقیقا بازی‌کردن در زمینی است که طرف مقابل طراحی کرده است. برعکس، من معتقدم کاهش تنش و حل اختلافات با کشورهای عربی منطقه می‌تواند یکی از مهم‌ترین عوامل بازدارنده جنگ و در عین حال تقویت‌کننده دیپلماسی ایران باشد. کشورهای عربی نیز به این نتیجه رسیده‌اند هرگونه درگیری نظامی گسترده بیش از همه به منافع و ثبات خود آنها آسیب خواهد زد. در عرصه بین‌المللی، اقدام پیش‌دستانه معمولا متوجه اهدافی می‌شود که مستقیما در آستانه استفاده نظامی قرار دارند؛ اما وقتی فردی پیشنهاد حمله به تأسیسات پتروشیمی یا زیرساخت‌های اقتصادی کشورهای دیگر را مطرح می‌کند، معنای آن چیزی جز خرابکاری در سیاست خارجی نیست. واقعیت این است که سیاست خارجی ایران در سال‌های گذشته کم از این نوع اقدامات و اظهارات خسارت‌بار آسیب ندیده است و همچنان نیز باید مراقب بود چنین رویکردهایی بر روند تصمیم‌گیری‌های کلان کشور سایه نیفکند.

به نظر می‌رسد با یک سلسله خطاهای محاسباتی و تحلیلی در سیاست خارجی و پرونده هسته‌ای مواجه بوده‌ایم. آیا سلسله تحلیل‌ها و محاسبات، ما را به نقطه‌ای رسانده که عملا از افق یک توافق جامع فاصله گرفته‌ایم؟ به گونه‌ای که اگر زمانی در نشست اسلام‌آباد و برخی مقاطع دیگر، امکان دستیابی به یک توافق گسترده‌تر وجود داشت، امروز سقف مذاکرات به یک تفاهم اولیه و گام‌های محدود، نظیر آزادسازی بخشی از دارایی‌ها، تقلیل یافته است. آیا می‌توان گفت عملا به نقطه آغاز بازگشته‌ایم؟

من معتقدم اساسا شکل‌گیری شرایط کنونی تا حد زیادی مرهون تلاش‌ها و فداکاری‌های مجموعه‌ای از جوانان این کشور است؛ جوانانی که جان خود را برای دفاع از کشور به خطر انداختند و برخی از آنان نیز در این مسیر به شهادت رسیدند. واقعیت این است که تاریخ ایران همواره بر پایه ایثار و فداکاری همین انسان‌ها شکل گرفته است؛ کسانی که در سخت‌ترین شرایط، در حوزه‌های دفاعی و امنیتی کشور ایستادگی کردند و با وجود دشواری‌های فراوان، مسئولیت‌های خود را به انجام رساندند. من به‌خوبی می‌دانم این افراد و خانواده‌هایشان چه سختی‌هایی را در این سال‌ها متحمل شده‌اند.

ادامه در صفحه ۳

اگر در سیاست خارجی کشور وحدت تصمیم و انسجام لازم وجود نداشته باشد، نه‌تنها کمکی به پیشبرد اهداف دیپلماتیک نخواهد کرد، بلکه می‌تواند مانعی در برابر شکل‌گیری تحولاتی باشد که به سود منافع ملی ایران است. بارها مشاهده کرده‌ایم که رسانه‌ها و محافل سیاسی خارجی، کوچک‌ترین اختلاف میان مسئولان کشور را برجسته کرده و سپس این پرسش را مطرح می‌کنند که در ایران چه کسی تصمیم‌گیر نهایی است